

آن چه تاکنون آموخته‌ام

مصاحبه کننده: مایک ساگر - ترجمه صفدر تقی زاده

صفدر تقی زاده مترجم به نام و تأثیرگذار ما، از سر لطف، گفت‌وگوی کوتاه و خواندنی الیور استون فیلمساز نام‌آشنای هالیوود را ترجمه و برای چاپ به ما سپرده بودند. نام الیور استون این اواخر به خاطر فیلم اسکندر بار دیگر به سر زبان‌ها افتاده است؛ فیلمی که موافقان و مخالفان فراوانی در این سوی و آن سوی جهان به ویژه ایران دارد. چرا که بخشی از این اثر به تاریخ کهن سرزمین ما برمی‌گردد. اما نکته جالب این است که در این گفت‌وگو که پرسش‌هایش حذف شده، هیچ اشاره‌ای نه به این فیلم و نه به هیچ فیلم دیگر او نشده است. در آن سوی مرزها، گفت‌وگوها عمدتاً فرصتی است برای بیان دیدگاه‌های سینماگر درباره هر چه که مورد علاقه یا توجه اوست. به هر حال با تشکر از آقای تقی زاده، این گفت‌وگوی کوتاه و جذاب را می‌خوانیم.

ا.ط.

* من آدم بزرگی نیستم. آدمی هستم مثل تو که از کله سحر تا بوق سگ کار می‌کنم.
* به کشور ایمان دارم، اما گمان نمی‌کنم این کشور ما گروه مشخص شنبادی باشد که معتقدند ما باید بر دنیا مسلط باشیم.
* علی‌جی اکمدین انگلیسی‌تویونیون‌های مستقل، بعد از گر و جو ماژکس بزرگ‌ترین کم‌دین ماست.

* زن‌های مختلفی را در دوران‌های مختلف زندگی‌ام دوست داشته‌ام. به زن‌های سفید علاقه داشته‌ام. به زن‌های سیاه علاقه داشته‌ام. به زن‌های آسیایی علاقه داشته‌ام. به زن‌هایی با نژادهای دیگر علاقه داشته‌ام. می‌توانم بگویم که با احساس قدرشناسی، توانستم از همه آن‌ها تجربه‌هایی بیاموزم.
* با جنس مؤنث ارتباط‌های عجیبی داشته‌ام. در تمام زندگی‌ام، ارتباط‌های لذت‌بخشی بسیار فراتر از لذت‌های یک مصاحبه، نمی‌شود جزئیات این ارتباط‌ها را شرح داد و باز احساس آرامش کرد.
* به عکس آن‌چه بعضی‌ها ممکن است فکر کنند، شنونده بسیار خوبی هستم.
* هفت سال از چهارده سال گذشته را در خارج از کشور گذرانده‌ام. وقتی همه فیلم‌هایم را روی هم می‌گذارم، می‌بینم حاصل زندگی‌ام همین‌هاست. این فیلم‌ها چشم‌انداز جذابی از کشور آمریکا ارائه می‌دهند. در زمان جنگ با عراق، در مراکش بودم و نیز در کوبا، تایلند، فرانسه و انگلستان. هم روزنامه‌های وطنم را می‌خواندم و هم روزنامه‌های کشورهایی را که در آن‌جاها بودم. تفاوت‌شان از زمین تا آسمان است. حیرت‌آور، مضمض کننده، وقتی روزنامه‌های آمریکا را که به دستم می‌رسید می‌خواندم، دلم سخت می‌گرفت، چون می‌دیدم چه‌طور واقعیت‌ها را از چشم مردم پنهان می‌کنند. پرده‌ای میان مردم و واقعیت‌ها می‌کشند. به حد افراط. به طرز آشکار و مسخره.



* می‌پرسی انگیزه جنگ در عراق چیست؟ نفت و ژئوپولیتیک. همین.
* گذشت زمان حیرت‌آور است. پشت سر هم غافلگیری می‌شویم. هیچ‌کس هیچ‌وقت نمی‌توانست موفقیت‌های پریزیدنت ریگان را پیش‌بینی کند. به هیچ وجه. ما او را در مقام یک بازیگر جنرال الکتریک می‌شناختیم. هیچ‌کس هم نمی‌توانست موفقیت خاندان بوش را پیش‌بینی کند. حکایت غریبی است. به یک معنا کاملاً مثل کاندیدای منجوری است. جوج بوش پدر را داریم که زن قوی و جذابش بر او امر و نهی می‌کرد. همتای مناسبی برای شخصیت آنجلانوئری [کارگاه زن در فیلم‌های پلیسی]. با دیباچا بوش مغز متفکر و پرقدرت این خانواده است، یک پدرسالار واقعی. بوش جوان مثل لارنس هاروی است. بسیار ترسناک. بسیار عصبی. مغزشویی شده. در چشم‌های او یک خلاء ذهنی دیده می‌شود. ما همه آن را دیده‌ایم. نمی‌دانم چرا تعداد بیش‌تری از مردم در همان روزهای اول متوجه این حالت چشم‌های او نشدند.
* آدمی جدی هستم. برای خودم احترام قائلم. چون راستش، بعضی‌ها انرژی زیادی صرف می‌کنند که به من بی‌احترامی کنند.
* آدم دلش نمی‌خواهد کارگردانی باشد که از ساعت هفت صبح با بازیگر زنی همراه باشد که موجود خیلی جالبی برای این که آدم صبح‌اش را با او بگذراند نیست.

* من آدم بزرگی نیستم. آدمی هستم مثل تو که از کله سحر تا بوق سگ کار می‌کنم.
* به کشور ایمان دارم، اما گمان نمی‌کنم این کشور ما گروه مشخص شنبادی باشد که معتقدند ما باید بر دنیا مسلط باشیم.
* علی‌جی اکمدین انگلیسی‌تویونیون‌های مستقل، بعد از گر و جو ماژکس بزرگ‌ترین کم‌دین ماست.
* زن‌های مختلفی را در دوران‌های مختلف زندگی‌ام دوست داشته‌ام. به زن‌های سفید علاقه داشته‌ام. به زن‌های سیاه علاقه داشته‌ام. به زن‌های آسیایی علاقه داشته‌ام. به زن‌هایی با نژادهای دیگر علاقه داشته‌ام. می‌توانم بگویم که با احساس قدرشناسی، توانستم از همه آن‌ها تجربه‌هایی بیاموزم.
* با جنس مؤنث ارتباط‌های عجیبی داشته‌ام. در تمام زندگی‌ام، ارتباط‌های لذت‌بخشی بسیار فراتر از لذت‌های یک مصاحبه، نمی‌شود جزئیات این ارتباط‌ها را شرح داد و باز احساس آرامش کرد.
* به عکس آن‌چه بعضی‌ها ممکن است فکر کنند، شنونده بسیار خوبی هستم.
* هفت سال از چهارده سال گذشته را در خارج از کشور گذرانده‌ام. وقتی همه فیلم‌هایم را روی هم می‌گذارم، می‌بینم حاصل زندگی‌ام همین‌هاست. این فیلم‌ها چشم‌انداز جذابی از کشور آمریکا ارائه می‌دهند. در زمان جنگ با عراق، در مراکش بودم و نیز در کوبا، تایلند، فرانسه و انگلستان. هم روزنامه‌های وطنم را می‌خواندم و هم روزنامه‌های کشورهایی را که در آن‌جاها بودم. تفاوت‌شان از زمین تا آسمان است. حیرت‌آور، مضمض کننده، وقتی روزنامه‌های آمریکا را که به دستم می‌رسید می‌خواندم، دلم سخت می‌گرفت، چون می‌دیدم چه‌طور واقعیت‌ها را از چشم مردم پنهان می‌کنند. پرده‌ای میان مردم و واقعیت‌ها می‌کشند. به حد افراط. به طرز آشکار و مسخره.
* می‌پرسی انگیزه جنگ در عراق چیست؟ نفت و ژئوپولیتیک. همین.
* گذشت زمان حیرت‌آور است. پشت سر هم غافلگیری می‌شویم. هیچ‌کس هیچ‌وقت نمی‌توانست موفقیت‌های پریزیدنت ریگان را پیش‌بینی کند. به هیچ وجه. ما او را در مقام یک بازیگر جنرال الکتریک می‌شناختیم. هیچ‌کس هم نمی‌توانست موفقیت خاندان بوش را پیش‌بینی کند. حکایت غریبی است. به یک معنا کاملاً مثل کاندیدای منجوری است. جوج بوش پدر را داریم که زن قوی و جذابش بر او امر و نهی می‌کرد. همتای مناسبی برای شخصیت آنجلانوئری [کارگاه زن در فیلم‌های پلیسی]. با دیباچا بوش مغز متفکر و پرقدرت این خانواده است، یک پدرسالار واقعی. بوش جوان مثل لارنس هاروی است. بسیار ترسناک. بسیار عصبی. مغزشویی شده. در چشم‌های او یک خلاء ذهنی دیده می‌شود. ما همه آن را دیده‌ایم. نمی‌دانم چرا تعداد بیش‌تری از مردم در همان روزهای اول متوجه این حالت چشم‌های او نشدند.
* آدمی جدی هستم. برای خودم احترام قائلم. چون راستش، بعضی‌ها انرژی زیادی صرف می‌کنند که به من بی‌احترامی کنند.
* آدم دلش نمی‌خواهد کارگردانی باشد که از ساعت هفت صبح با بازیگر زنی همراه باشد که موجود خیلی جالبی برای این که آدم صبح‌اش را با او بگذراند نیست.